

« »

دکتر سید محمد رضا ابن الرسول* سمیه کاظمی نجف‌آبادی**

چکیده

در پژوهش حاضر نگارندگان با تکیه بر دستور زبان عربی و فارسی و نیز بر اساس مطالعات دستورپژوهان و فرهنگ‌نویسان دو زبان، به بررسی مفهوم تعلیل به عنوان یکی از مهم‌ترین معانی مشترک حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی پرداخته، با اتخاذ روش تحلیلی - تقابلی، حروف جرّ و اضافه بیانگر این مفهوم و ویژگی‌های آن‌ها را گزارده‌اند. از دستاوردهای قابل توجه این پژوهش آن است که حروف جرّ و اضافه همیشه در بیان یک معنی خاص، رابطه یک به یک ندارند به گونه‌ای که گاه یک حرف در یک زبان با رکن دستوری متفاوتی از زبان دیگر برابریابی می‌شود. این مطلب در ترجمه متون عربی و فارسی حائز اهمیت است، ضمن آن که برای زبان‌شناسان و زبان‌آموزان نیز سودمند خواهد بود.

واژه های کلیدی

حروف جرّ، حروف اضافه، معانی حروف، تعلیل، زبان عربی، زبان فارسی.

مقدمه

کوشش برای حفظ و صیانت قرآن از هر گونه تحریف و نیز تلاش برای فهم حقیقت آیات الهی زمینه تدوین و شکوفایی دستور زبان عربی را فراهم ساخت، بطوری که از همان قرون اولیه اسلام زبان عربی به دستور مدوّنی دست یافت. حروف نیز از همان ابتدای پیدایش علم نحو و تفسیر؛ یعنی اواخر قرن اول هجری و اوایل قرن دوم، توجه نحویان و مفسران را به خود جلب کرد. در ابتدا در لابه‌لای کلام نخستین علمای نحو و تفسیر، اشاراتی گذرا به حروف و معانی آن شد و بتدریج باب و فصلی جداگانه از کتب ایشان به مباحث مربوط به حروف اختصاص یافت، سپس

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان (مسئول مکاتبات) Ibnorrasool@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان skazeminn@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۱۹

تاریخ وصول: ۸۹/۱۱/۴

اهمیت حروف بدان‌جا رسید که کتب مستقلی در زمینه حروف معانی به رشته تحریر درآمد. یکی از اقسام حروف معانی، حرف جرّ است که تا به امروز مطالعات بسیاری در مورد معانی متنوع آن صورت گرفته است.

این در حالی است که فارسی‌زبانان تا چند قرن اخیر نسبت به تدوین دستور زبان خود به شیوه علمی و به مفهوم کنونی توجه چندانی نداشته‌اند و در این زمینه کتاب مستقلی به رشته تحریر در نیامد. این امر بر حروف اضافه این زبان نیز اثر گذاشت، به گونه‌ای که ظاهراً تا چند دهه اخیر کتاب جامع و مستقلی درباره آن نگاشته نشد.

گفتنی است که کاربرد حروف اضافه - برخلاف حروف جرّ - در دوره‌های مختلف تاریخی تغییر کرده است و در مورد چگونگی استعمال آن در گذشته مطالب زیادی در دست نیست و مطالبی در همان دوره‌ها در این زمینه نگاشته نشده که ما را به نتیجه اطمینان‌بخشی رهنمون سازد. در دوره معاصر نیز پژوهش‌های جامعی در مورد حروف در هر یک از برهه‌های زمانی صورت نگرفته است و به همین دلیل در زمینه کاربرد حروف اضافه در ادبیات کهن فارسی بدشواری می‌توان اظهار نظر کرد.

اما در خصوص تطبیق معانی و کاربردهای حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی جز در مواردی محدود در کتب فن ترجمه و پاره‌ای از مقالات، تحقیق قابل توجهی صورت پذیرفته است. بر این اساس در پژوهش حاضر سعی بر آن است با تکیه بر مطالعات دستوری‌پژوهان دو زبان یکی از مهم‌ترین معانی مشترک حروف جرّ و اضافه بررسی و مقایسه شود.

نتیجه این تحقیق گام مؤثری در شناخت بهتر حروف و قواعد دستوری آن به شمار می‌رود، ضمن آن که در تصحیح ترجمه متون دو زبان عربی و فارسی در حوزه حروف جرّ و اضافه سودمند خواهد بود.

۲ - تعلیل در زبان عربی

«تعلیل» مصدر ثلاثی مزید (باب تفعیل) از ریشه «علل» به معنی بیان علت است (انیس و دیگران، ۱۳۷۸، «علل»). تعلیل یکی از معانی حروف جرّ است و اصطلاحاً بر سبب به وقوع پیوستن رخدادی دلالت دارد. یکی از مترادف‌های تعلیل در زبان عربی «سببیت» است. «سببیت» مصدر جعلی (صناعی) عربی از ریشه «سبب» به معنی وسیله دستیابی است (انیس و دیگران، ۱۳۷۸، «سبب»). «سبب» در اصل به معنی «الحبل» (طناب، ریسمان) است و از آن‌جا که به کمک ریسمان می‌توان به هدفی دست یافت، مجازاً به آن‌چه ما را در رسیدن به هدفی یاری رساند، «سبب» گویند.

علمای نحو غالباً از این دو اصطلاح در بیان مفهوم علت بهره جسته‌اند؛ اما مفسران قرآن از الفظی چون «علت»، «سبب»، «غرض» و «غایت» نیز استفاده کرده و ظاهراً بین سبب و علت، تعلیل و غایت و معنی «من أجله» و «لأجله» تفاوتی قائل نشده‌اند. البته می‌توان از کلام ایشان به تشابه بین سبب، «من أجله» و لام مفعول له در افاده معنی سببیت و نیز تشابه و همانندی غرض، تعلیل و غایت در افاده معنی تعلیل پی برد. به هر حال به دلیل تقارب و تشابه معنی دو اصطلاح سببیت و تعلیل، اکثر مفسران یکی را به جای دیگری به کار برده‌اند (صغیر، ۲۰۰۱، ۵۰۱).

باید توجه داشت که مفسران غالباً با تکیه بر مذاهب کلامی به بیان تفاوت میان این اصطلاحات پرداخته‌اند، به عنوان مثال زمخسری ذیل آیه **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** (ابراهیم ۱۴: ۱) می‌گوید: از

نظر معتزله حرف «لام» در «لتخرج» لام غرض و حکمت است؛ زیرا خداوند عزّ و جل «کتاب» را برای این غرض و هدف نازل فرمود. سپس به توضیح مذهب اشاعره و در ضمن آن به نظر خود می‌پردازد. زمخشری وجود لام غرض در افعال منسوب به خداوند متعال را رد می‌کند؛ چه، فاعلی که به دنبال هدفی، دست به کاری زند؛ یعنی ذاتاً ناقص است و از رسیدن به مقصود، بدون این واسطه عاجز و درمانده است. حال که این صفات از خداوند متعال به دور است و شایسته حضرتش نیست (صغیر، ۲۰۰۱م، ۴۹۰).

در واقع هدف داشتن از آن فاعلی است که فقیر بالذات است؛ اما غنی بالذات، برای هدف و مقصودی دست به کاری نمی‌زند؛ چرا که همان هدف، نشانه نیاز و عجز او می‌شود. برخی برای رفع این مشکل حرف لام را در این آیه شریفه لام غایت خلق و نه غایت خالق دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۶۰، ۶).

شاید بتوان از میان حروف جرّ، حرف «لام» را اصلی‌ترین حرف در بیان مفهوم تعلیل معرفی کرد؛ زیرا تعلیل در این حرف بیش از سایر ادوات نمود یافته است، گر چه میان حرف «لام» و تعلیل انحصار دو طرفه‌ای برقرار نیست؛ به دیگر سخن، نه تعلیل تنها معنی اصلی لام جرّ است و نه تنها این حرف انحصاراً برای تعلیل وضع شده است؛ بلکه تعلیل یکی از معانی فرعی آن است که جز از راه سیاق، نشانه دیگری برای شناخت آن وجود ندارد. از سویی بنابر قول برخی از نحویان، تعلیل لام، خود فرعی از معنی اصلی آن یعنی «اختصاص» یا «استحقاق» و «ملک» است. در هر حال «لام تعلیل» به دلیل کثرت استعمال و ارجاع اکثر حروف جرّ دال بر تعلیل به آن تقریباً در جایگاه نماد اصلی تعلیل قرار گرفته است. از نشانه‌های قوت «لام تعلیل» آن است که این حرف از میان سایر ادوات تعلیل تنها حرفی است که قرار گرفتن آن بر سر اسم صریح و مؤول، مشهور و پرکاربرد است. اگر چه از میان حروف جرّی که مفید تعلیل‌اند، حرف «کی» از این نظر که منحصرأً برای تعلیل وضع شده بر «لام تعلیل» برتری دارد؛ ولی کاربرد آن بر سر اسم صریح منوط به شروط معین و محدود به موارد نادری است که در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت. ضمن آن که در حرف جرّ بودن آن بین نظریه‌پردازان بصره و کوفه اختلاف است و در صورتی که طبق نظر کوفیان حرف ناصبه باشد، از حوزه این بحث خارج می‌شود. در هر صورت انحصار یک طرفه «کی» در معنی تعلیل، دقیقاً عکس انحصار «لام تعلیل» است؛ یعنی معنی اصلی «کی» تعلیل است؛ ولی نماد اصلی تعلیل حرف «کی» نیست.

شایان ذکر است در زبان عربی اسلوب دیگری برای بیان تعلیل وجود دارد و آن مصدری است که بعد از فعل به منظور روشن ساختن علت فعل ذکر می‌شود و اصطلاحاً به آن «مفعول له» یا «مفعول لأجله» و یا «من أجله» گویند. از دیگر نام‌های آن «التفسیر»، «الجزاء»، و «المنصوب علی الجزاء» است (عبدالمسیح و تابری، ۱۹۹۰: ۴۱۸).

به نظر می‌رسد، تعلیل در این اسلوب نیز بر پایه حرف جرّ «لام» باشد؛ زیرا این مصدر اگر بخواهد منصوب شود باید امر قلبی باشد و فاعل و زمان وقوع آن با فاعل و زمان وقوع فعلش یکی باشد. البته با رعایت شروط نصب جایز است به حرف لام یا یکی از حروف جرّ دال بر تعلیل مانند: «فی»، «باء»، و «من» مجرور گردد. در این صورت - بنابر رأی جمهور - مفعول با واسطه نامیده می‌شود. همچنین در صورتی که یکی از شروط نصب را از دست دهد، جایز نیست «مفعول لأجله» نامیده شود و در این حالت دیگر منصوب نخواهد بود، بلکه وجوباً مجرور به یکی از همین حروف تعلیل است.

از این روست که مبنای تعلیل مفعول^۱ له را بر حرف جرّ قرار دادیم و از میان حروف جرّ، لام جرّ را به عنوان پایه و اساس اختیار کردیم، چه غالباً حذف دیگر حروف تعلیل و قرار دادن «لام تعلیل» به جای آن صحیح است. در ضمن، شهرت کاربرد مفعول^۱ «له» یا «لأجله» نسبت به «من أجله» مؤید اهمیت و کثرت استعمال لام تعلیل است. به منظور روشن شدن مطلب ضرورت دارد، به اختلاف نحویان در مورد ناصب مفعول^۱ له اشاره‌ای شود. از نظر سیوطی صحیح است، ناصب آن را حرف جرّ دانست؛ زیرا مفعول^۱ له در جواب این حرف آورده می‌شود و از آنجا که جواب همیشه مطابق و موافق سؤال است، پس در جواب «لِمَ ضَرَبْتُ زَيْدًا» گفته می‌شود: «ضَرَبْتُهُ تَأْدِيبًا» و اصل «تَأْدِيبًا»، «للتأديب» است با این تفاوت که در «تأديبًا» حرف «لام» حذف گشته، و مجرور آن بصورت منصوب به نزع خافض نمود یافته است (۱۳۲۷: ۱/ ۱۹۴).

این نظر موافق رأی سیبویه و ابوعلی فارسی و جمهور بصریان است، در صورتی که کوفیان آن را رد کرده و مفعول^۱ له را مانند مفعول مطلق دانسته‌اند. گویی عبارت «ضربتُ زيدا تأديباً» در اصل «أدبته تأديباً» بوده است. در این صورت ناصب مفعول^۱ له، فعل قبل از آن است. زجاج نیز مفعول له را منصوب به فعل مقدری از همان لفظ مفعول^۱ له می‌داند و این فعل را به این دلیل محذوف دانسته که مفعول^۱ له به جای آن آمده است (سیوطی، ۱۳۲۷هـ: ۱: ۱۹۴ - ۱۹۵، صبان، بی تا، ۲: ۱۲۲، خضری، بی تا: ۱/ ۱۹۳).

بر این اساس، مطالب پیش گفته در مورد حقیقت ارتباط بین حرف جرّ و مفعول^۱ له، با نظر سیوطی، صبان، خالد ازهری و برخی دیگر از نحویان مطابق است، گر چه برخی از محققان معاصر همچون عباس حسن نصب مفعول له را به علت نزع خافض، نوعی تکلف می‌دانند (۱۴۲۵: ۲۱/ ۲۲۶). به هر حال در زبان عربی با بردن نام تعلیل، اولین حرفی که به ذهن متبادر می‌کند، حرف «لام» است.

۳ - تعلیل در زبان فارسی

تعلیل در زبان فارسی همچون عربی بر بیان علت و سبب رخدادها دلالت دارد. این مفهوم در فارسی با الفاظی نظیر «تعلیل»، «سببیت»، «علیت»، «بیان علت» و «سبب» بیان می‌شود و گاه نحویان از تعابیر فارسی و عربی همچون «به سبب»، «به واسطه»، «به علت»، «به جهت»، «جهت»، «در نتیجه»، «به منظور»، «از بهر»، «لاجل»، «من اجل»، و «ل» در بیان معنی آن استفاده کرده‌اند.

حروف اضافه فارسی در بیان تعلیل، نمود قابل توجهی ندارند و نیز در میان این حروف نمی‌توان به حرف کلیدی برای بیان تعلیل دست یافت. هر چند شاید در نگاه اول حرف «برای» به ذهن متبادر شود؛ اما بررسی دقیق آن این گمان را رد خواهد کرد. در عوض حروف ربط فارسی در این زمینه بیش‌ترین نقش را ایفا می‌کنند؛ حروف ربطی مانند: «تا»، «چون»، «چه»، «که» و امثال آن و نیز گروه‌های پیوسته ربطی که با «که» ساخته می‌شوند، مانند: «از آن‌جا که»، «از آن جهت که» (از جهت آن که، جهت آن که)، «از آن که»، «بدان سبب که»، «بدان که»، «بر آن که»، «برای آن که»، «چرا که»، «زان روی که»، «زیرا که»، «زیرا» و غیره.

در نمونه‌های ذیل بعضی از حروف ربط نمایانگر تعلیل به کار رفته است:

- حرف ربط «تا» مانند این بیت از حافظ:

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

(رک. ۱۳۵۲، «تا»)

- در راحة الصدور راوندی آمده است: «هر که عدوان کارد خسران برد، چه از تخم ظلم، زیان روید» (رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۲۱).

- در گلستان سعدی آمده است: «اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و گر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولتست» (رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۴۱۲).

بدین ترتیب حروف ربط بیش از حروف اضافه بیانگر مفهوم تعلیل است. در صورتی که در زبان عربی، حروف جرّ به خصوص حرف «لام» در بیان تعلیل نقشی اساسی ایفا می‌کند، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد کاربرد این حروف بیش از ادواتی چون فای سببیت و مانند آن است. نیز اسلوب مفعولّ له که ظهور حرف لام در آن بیش از دیگر حروف جرّ است، بوضوح نشان می‌دهد که در زبان عربی بیان تعلیل بیش از هر اسلوبی بر عهده حروف جرّ است. علاوه بر آن از میان این حروف یک حرف کلیدی و پر کاربرد نیز می‌توان اختیار کرد که همان لام جرّ است.

قوت حروف جرّ دال بر تعلیل؛ بویژه حرف لام در ایجاد اتصال میان جملات مختلف، خود عاملی در انحصار مفهوم تعلیل به این حروف گشته است، به عنوان مثال لام جرّ می‌تواند به واسطه «أن مصدری» مقلّز بر سر فعل مضارع آید و در ظاهر رابطی میان دو فعل باشد که در واقع فعل دوم به تأویل مصدر می‌رود، مانند: «اجتهدتُ لأنجح» (تلاش کردم [تا / برای این که] موفق شوم)، و یا به کمک «أنّ» بر جمله اسمیه وارد شود و در ظاهر بین دو جمله ارتباط برقرار کند که در واقع جمله اسمیه به تأویل مصدر می‌رود، مانند: «تُبُّ لَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ» (توبه کن که خداوند متعال بخشنده است). این در حالی است که چنین گستردگی در کاربرد حروف اضافه فارسی؛ بویژه حروفی که افاده تعلیل می‌کنند، مشاهده نمی‌شود بلکه حروف دیگری به نام حروف ربط برای چنین مهمی ظهور یافته است. برای وضوح بیشتر مثال‌های ذیل قابل توجه است:

- او از ترس تنبیه به مدرسه نرفت. (وابستگی با حرف اضافه)

- او به مدرسه نرفت؛ زیرا می‌ترسید او را تنبیه کنند. (وابستگی با حرف ربط)

- لم يذهب إلى المدرسة خوفاً من العقاب = لم يذهب إلى المدرسة لخوفه من العقاب. (وابستگی با حرف جرّ)

- لم يذهب إلى المدرسة لانه كان يخاف من العقاب. (وابستگی با حرف جرّ)

- لم يذهب إلى المدرسة لثلاثا يُعاقب. (وابستگی با حرف جرّ)

بنابراین ضعف حروف اضافه در بیان تعلیل‌هایی که به بیش از یک جمله نیاز دارد، با تکیه بر حروف ربط تعلیلی حل شده است. شاید در بسیاری از موارد بتوان جمله بعد از حرف ربط را به تأویل مصدر برده و بعد از حرف اضافه قرار داد و بدین ترتیب از کاربرد حروف ربط بی‌نیاز شد؛ ولی فایده حروف ربط در جملات بلند آشکار می‌شود. از آن‌جا که بحث حاضر مربوط به حروف اضافه‌ای است که افاده تعلیل می‌کند، در مورد حروف ربط به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

باید یادآور شد بعضی از کلمات تنوین‌داری که در عربی «مفعولّ له» نامیده می‌شوند، عیناً وارد زبان فارسی شده، معادل قید غایت به شمار می‌روند. این قید در فارسی معادل حرف اضافه «برای» به معنی «به منظور» و یک اسم است،

مانند: «توسعاً»، «تیمناً»، «تفنناً»؛ یعنی برای توسع و به منظور توسعه، برای تیمن و تفنن (فرشیدورد، ۱۳۶۷: ۱۹۶). گاه به همراه کلمه تنوین دار، جار و مجرور آن نیز در فارسی راه یافته است، مانند «تعمیماً للفائدة» (فرشیدورد، ۱۳۶۷: ۱۳۷). بدین ترتیب مفعول له عربی بدون تغییر وارد زبان فارسی شده؛ اما ظاهراً حروف اضافه فارسی بنهایی و یا به همراه متمم‌هایشان وارد زبان عربی نشده است.

۴ - حروف نمایانگر تعلیل در زبان عربی

در زبان عربی تعلیل یکی از معانی حروف جرّ «باء»، «فی»، «من»، «إلی»، «کاف»، «کی»، «لام»، «حتی»، «علی» و «عن» است (عبدالمسیح و تابری، ۱۹۹۰: ۱۵۲). در مورد معنی تعلیل هر یک از این حروف در جایگاه مناسب آن سخن خواهیم گفت. جز حروف جرّ، ادواتی چون «فای سببیت»، «إذ» و بنابر نظر برخی «إن» نیز بر تعلیل دلالت دارند؛ اما از آنجا که از حوزه بحث حاضر خارج است، بدان نمی‌پردازیم.

ابن هشام در شرح لمحّه هفت حرف «لام»، «باء»، «فی»، «من»، «کاف» و «حتی» مانند: «أسلم حتی تدخل الجنة» (مسلمان شو تا به بهشت در آیی) و «کی» مانند: «جتتک کی تکرمنی» (نزد تو آمدم تا اکرام کنی) را به عنوان حروف تعلیل برشمرده است، ولی «کاف»، «حتی» و «کی» بر سر مفعول له نمی‌آید؛ زیرا این سه حرف در صورتی بر تعلیل دلالت دارد که بر سر فعلی که با حرف مصدری همراه است در آید. بهتر است «علی» را هم به این حروف افزود، مانند: *وَلْتَكْبِرُوا لِلَّهِ عَلَىٰ مَا هَدَانَا لَكُمْ* (بقره ۲: ۱۸۵) (صبان، بی تا: ۱۲۴/۲؛ نیز نگر: خضری، بی تا: ۱/۱۹۳).

در این مبحث حروف جرّی را که بر تعلیل دلالت دارند، در سه بخش بررسی می‌کنیم. البته با این که «لام تعلیل» در دسته دوم قرار دارد؛ ولی به دلیل ارزش و اهمیتش، آن را بر دیگر حروف تعلیل مقدم می‌کنیم.

۴ - ۱ - لام تعلیل

لام تعلیل یا لام علت بر سبب به وقوع پیوستن فعل دلالت دارد و در حقیقت ما بعد آن، علت و سبب ما قبل است. این حرف بر سر اسم صریح و نیز مصدر مؤول از «أن» ناصبه مقدر و فعل مضارع بعد از آن می‌آید. در صورتی که بر فعل مضارع وارد شود، آن را «لام کی» نیز نامیده‌اند. بنابر نظر بصریان فعل مضارع در این حالت منصوب به «أن» مقدر است و در نظر کوفیان حرف لام مستقیماً فعل مضارع را نصب می‌دهد (عبدالمسیح و تابری، ۱۹۹۰: ۳۳۹، یعقوب، ۱۹۹۵: ۳۷۰).

فعلی که لام تعلیل بدان تعلق دارد، برخلاف بای تعلیل که بعداً بدان خواهیم پرداخت، در مقابل علت بعد از لام رخ نمی‌دهد، مثلاً در عبارت «أرسلته لاختباره»، حرف لام سبب و دلیل فرستادن را بیان می‌کند؛ ولی «إرسال» (فرستادن) در مقابل «اختبار» (آزمایش) صورت نگرفته است.

نکته دیگر این که مجرور «لام تعلیل»، یا قبل از به وقوع پیوستن فعل به وجود آمده است و در واقع فعل، بعد از آن و به سبب آن به وقوع می‌پیوندد، مانند «عاقبتُهُ لِإِسَاءَةِ إلی فلان» (به دلیل بد رفتاری اش با فلانی او را تنبیه کردم) و یا به دست آوردن آن در نتیجه به وقوع پیوستن فعل، مورد نظر و مقصود است، مانند «جتتُ للاطلاع» (برای آگاهی یافتن آمدم). این همان اصطلاح حصولی و تحصیلی است که در تقسیم مفعول له بدان می‌پردازند. در عبارت اول سبب یعنی «إساءة» قبل از فعل «عاقب» موجود بوده است و در واقع همین سبب، عاملی در به وقوع پیوستن فعل شده است. در

عبارت دوم اطلاع یافتن قبل از آمدن یا در اثناء آن به وجود نیامده است که بعد از آمدن، اطلاع و آگاهی حاصل می‌شود. بنابراین سبب آمدن، به دست آوردن اطلاع است (سامرائی، ۲۰۰۷: ۷۷ / ۳ - ۷۸).

نکته قابل توجه این که لام تعلیل، معنی اصلی حرف لام؛ یعنی اختصاص را در خود نهفته دارد و تعلیل آن با توجه به معنی اختصاص بیان می‌شود، به عبارت دیگر لام تعلیل فرعی از لام اختصاص است (رضی‌الدین استرآبادی ۲ / ۳۲۹). یکی دیگر از معانی حرف لام - در صورتی که بر سر مضارع منصوب آید - صیوروت است؛ زیرا لام جر در این موارد نتیجه امری را بیان می‌کند. در این حالت بدان لام صیوروت، عاقبت، مأل و نتیجه نیز گویند. مجرور لام عاقبت علت واقعی و حقیقی قبل از حرف لام نیست؛ بلکه نتیجه و عاقبت ما قبل محسوب می‌شود، مانند آیه **فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا** (قصص ۲۸: ۸). بدین ترتیب لام عاقبت فرع لام اختصاص است (رضی‌الدین استرآبادی، ۱۳۶۶، ۲: ۳۲۸). علمای نحو بصره لام عاقبت را نپذیرفته و در حقیقت آن را معنایی جدای از لام تعلیل نمی‌دانند؛ بلکه در چنین نمونه‌هایی لام جر را «لام تعلیل مجازی» برشمرده‌اند (صبان، بی‌تا: ۲ / ۲۱۷).

زمخشری در این زمینه می‌گوید که حرف لام در آیه شریفه، لام علت است و تعلیل آیه مجازی است نه حقیقی؛ بدین معنی که کودک را از آب گرفتند، از روی محبت و به منظور به فرزندگی گرفتن، نه آن که دشمن و مایه اندوه آنان شود. حال آن که نهایتاً کودک، دشمن آنان شد. پس نتیجه و حاصل از آب گرفتن کودک، به هدف و مقصود آنان از این عمل تشبیه شده، و حرف «لام» برای آن‌چه شبیه تعلیل است، استعاره شده است همان‌گونه که لفظ «أسد» را برای کسی که شبیه «أسد» است، استعاره می‌کنند (بی‌تا، ۳: ۳۹۴). ظاهراً مقصود زمخشری از لام تعلیل مجازی، استعاره تبعیه‌ای است که در حرف «لام» رخ داده است.

«لام» مستغاث له یا به عبارت دیگر دومین حرف «لام» در اسلوب استغاثه در عباراتی نظیر «یا لزيد لعمر و» نیز لام تعلیل (مدنی، بی‌تا: ۲۳۳)، و ظاهراً به تقدیر «لإغاثة عمرو» است.

پس از لام تعلیل لازم است، به بررسی دیگر حروف تعلیل بپردازیم. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، حروف جر دال بر تعلیل را در سه بخش می‌نهمیم. نخست حروف جری که با رعایت شروط معینی افاده تعلیل می‌کند و تعلیل معنی اصلی آن است: حتی و کی.

۴ - ۲ - حتی

«حتی» جاره اگر بر سر مضارع منصوب به «أن» مقرر وارد شود، یکی از معانی آن تعلیل خواهد بود که غالباً با توجه به سیاق کلام دریافت می‌شود، مانند «أَتَقِنَ عَمَلَكَ حَتَّى تَشْتَهَرَ» (کارت را به خوبی انجام ده تا مشهور شوی) (حسن، ۱۴۲۵: ۲ / ۴۴۶)؛ و نیز آیه **وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ** (بقره ۲: ۲۱۷) (آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا - اگر بتوانند - شما را از دینتان برگردانند). ابن هشام و رضی آن را مرادف «کی تعلیلیه» دانسته‌اند (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱: ۲۰۹؛ رضی‌الدین استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲ / ۳۲۴)، و زرکشی علامت تشخیص «حتی تعلیلیه» را صحت قرار دادن «کی» به جای آن می‌داند (۱۹۸۸: ۴ / ۲۷۳). تفاوت میان «حتی تعلیلیه» و «لام تعلیل» در این است که در «حتی» بر عکس لام تعلیل، ما قبل آن علت و سبب ما بعدش است (حسن، ۱۴۲۵: ۲ / ۴۴۶).

۴ - ۳ - کی

از نظر کوفیان «کی» حرف جرّ نیست؛ بلکه حرف ناصبه است، امّا «کی» در نظر علمای نحو بصره در چند مورد حرف جرّ، و در معنی و عمل به منزله «لام تعلیل» است (اربلی، ۱۹۹۱م، ۲۳۱). این موارد عبارت است از:

۱ - مجرور «کی»، مای استفهامی باشد که با آن از علت و سبب امری سؤال می‌شود، مانند «کیم یشتد الحرفی أفریقیا؟» و «کیمه» به معنی «لمه» است (با های سکت). در این حالت «کی» را «کی تعلیلیه» نامند و آن را حرف جرّ به شمار آورده‌اند؛ زیرا «الف» مای استفهامی بعد از «کی» حذف می‌شود. مشهور است این «الف» فقط در همراهی با حرف جرّ حذف می‌شود، مانند «بم»، «لم»، «فیم»، «میم» و «عم».

۲ - مجرور «کی»، مای مصدری و صله آن باشد، مانند «کیما یضّر»؛ یعنی «للضّر». در این حالت «کی مصدری» نامیده می‌شود.

۳ - «کی» بر سر لام جرّ وارد شود، مانند «کی لیبصر». در این مثال به دلیل وجود فاصل (لام جرّ) بین «کی» و فعل مضارع جایز نیست «کی» را حرف مصدری دانست.

۴ - مجرور «کی»، آن مصدری و صله آن باشد، مانند «جئتُ کی أكرم زیداً». از نظر بصربان آن مصدری بعد از «کی» وجوباً محذوف است (حسن، ۱۴۲۵: ۲۸۶/۴ - ۲۸۷). بدین ترتیب مجرور «کی» جز در یک مورد (کیمه) اسم صریح نیست.

بخش دوم حروف جرّی است که افاده تعلیل می‌کند؛ ولی تعلیل آن تحت تأثیر معنی اصلی حرف جرّ تفسیر می‌شود، این حروف عبارت است از: باء، علی، عن، فی، لام و من.

۴ - ۴ - باء

یکی از معانی «باء» تعلیل است در این صورت «باء» را «باء التعلیل»، «باء السبب» یا «الباء السببیه» نامند (عبدالمسیح و تبری، ۱۹۹۰: ۱۲۲). در برخی از کتب نحوی بین بای تعلیل و سببیت تفاوت قائل شده‌اند. صبان از میان دو اصطلاح تعلیل و سببیت، سببیت را انتخاب کرده، می‌گوید: شایسته است، همانند این هشام در مغنی، تعلیل را حذف کرد و به سببیت اکتفا نمود؛ زیرا تعلیل و سببیت به یک معناست (صبان، بی تا، ۲: ۲۲۰). تقریباً اکثر قریب به اتفاق نحویان تعلیل و سببیت را به یک معنی می‌دانند.

باید به این نکته توجه داشت که رضی، بای سببیت را فرع استعانت دانسته است (۱۳۶۶: ۲/۳۲۸). ابن مالک نیز بین بای سببیت و استعانت پیوند برقرار کرده و آن دو را در یک جا - گاه تحت عنوان استعانت و گاه تحت عنوان سببیت - جمع نموده است و در مواردی چون «کتبتُ بالقلم» که نحویان «باء» را بای استعانت گرفته‌اند آن را بای سببیت به شمار آورده است. ابن مالک در این موارد لفظ «سببیت» را اختیار کرده به دلیل افعالی که به خداوند متعال نسبت داده می‌شود و از آن جا که در این افعال استعمال لفظ «استعانت» برای خداوند عزّ و جل جایز و شایسته نیست اصطلاح «سببیت» را برگزیده است. این نظر تقریباً منحصر به ابن مالک است؛ زیرا اکثر نحویان میان بای سببیت و استعانت تفاوت قائل شده‌اند و معتقدند بای سببیت بر علت و سبب فعل وارد می‌شود، مانند «مات زید بالجوع» (زید از گرسنگی مرد) و بای استعانت بر وسیله انجام فعل وارد می‌شود، مانند «کتبتُ بالقلم» (با مداد نوشتم) (سیوطی، ۱۳۲۷: ۲/۲۱).

اما در بیان حقیقت تعلیل به حرف «باء» باید افزود که فعل غالباً - و نه همیشه به دلیل آیاتی چون ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ (حج ۲۲: ۶۲) - در مقابل علتی که به وقوع پیوسته است، حاصل می‌شود، مثلاً در عبارت «عاقبتُه بذنبه» (به سبب گناهش او را تنبیه کردم)، در حقیقت «عقاب و مجازات» در مقابل گناهی است که شخص مرتکب آن شده است. بنابراین علت بعد از «باء» غالباً قبل از به وقوع پیوستن فعل به وجود آمده است و فعل در مقابل آن و به سبب آن رخ می‌دهد، همان‌گونه که در آیه بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ (بقره ۲: ۸۸)، لعن در نتیجه کفر است و کفر قبل از لعن به وقوع پیوسته است (سامرائی، ۲۰۰۷: ۳/ ۷۷).

در قرآن کریم از میان حروف تعلیل فقط حرف «باء» بر سر مصدر مؤول از «أَنَّ» و جمله اسمیه بعد از آن آمده است، مانند ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ (مائده ۵: ۵۸) و ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا (محمد ۴۷: ۱۱). این مسأله بر مشخصه تعبیری قرآن کریم و اهمیت حروف در بیان کلام الهی دلالت دارد، چنان‌که شایسته است در ورای این استخدام قرآنی که تحت تأثیر سیاق شکل گرفته است، هدف ویژه‌ای را جستجو کرد که در محور مباحث این مقاله نمی‌گنجد.

نتیجه‌ای که از مقایسه بین بای تعلیل و لام تعلیل حاصل می‌شود، این است که بای تعلیل مفید معنی مقابله و لام تعلیل مفید معنی اختصاص یا استحقاق است و چنان‌که پیش‌تر گفته شد لام تعلیل فرعی از لام اختصاص است. بر این اساس همیشه جایز نیست یکی از این دو حرف را به جای دیگری نشانند، مثلاً در آیه وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (طه ۲۰: ۱۴) جایز نیست به جای «لذکری»، «بذکری» نهاده شود (سامرائی، ۲۰۰۷: ۳/ ۷۸).

باید افزود که ابن هشام «بای تجریدیه» در مثال «لَقِيتُ بَزِيدَ أَسَدًا» را بای سببیت دانسته است. «لَقِيتُ بَزِيدَ أَسَدًا: أَى سَبَبٍ لِقَاءِ زَيْدٍ» که در آن مضاف (لقاء) محذوف است. گر چه در حقیقت این «باء» اختلاف است. برخی آن را «بای ظرفیت» و برخی دیگر «بای معیت» گرفته‌اند (صبان، بی‌تا: ۲/ ۲۲۰). البته معنی بای ظرفیت در این نمونه روشن‌تر است؛ یعنی «لَقِيتُ فِي زَيْدِ الْأَسَدِ» گویی ماهیت زید از کالبد او جدا شده و به جای آن «أسد» قرار گرفته است.

۴ - ۵ - علی

یکی از معانی «علی» تعلیل است، اما تعلیل آن با توجه به معنی اصلی «علی» (استعلا) تفسیر می‌شود، مثلاً در عبارت «كَافَأْتَهُ عَلِيٌّ إِحْسَانَهُ» (به سبب خیر خواهی و نیکیش به او پاداش دادم). گویی «إِحْسَانٌ» مکانی است که «مكافأة» بر آن مبتنی است و بر آن قرار می‌گیرد. همچنین در آیه وَلَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ (بقره ۲: ۱۸۵)، تکبیر و ستایش به سبب هدایت و در عین حال بر آن مبتنی است و بر آن قرار می‌گیرد (سامرائی، ۲۰۰۷: ۳/ ۷۹). شاید بتوان در تعلیل با «علی» نوعی معنی مقابله را هم در نظر گرفت.

۴ - ۶ - عن

در معنی تعلیل حرف «عن» اختلاف است، به عنوان مثال در آیه وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ (توبه ۹: ۱۱۴)، برخی «عن» را در معنی تعلیل دانسته‌اند (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱/ ۲۴۷)، وجه دیگر آن است که «عن» متعلق به حال محذوف (صادرًا) باشد. در این زمینه رضی الدین استرآبادی می‌گوید ابوعبیده حرف «عن» در آیه وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (نجم ۵۳: ۳) را به معنی «باء» گرفته است، ولی بهتر است «عن» را در معنی اصلیش دانست و

«عن» و مجرورش متعلق به محذوف، صفت برای مصدر محذوف (نطقاً) باشد؛ یعنی «نطقاً صادراً عن الهوی». حرف «عن» در این مورد مفید تعلیل است، همان‌گونه که در عبارت «قلتُ هذا عن علم» یا «قلتُ هذا عن جهل»، مفید سببیت است؛ یعنی «قلتُ هذا قولاً صادراً عن علم» یا «عن جهل» (این را از سر آگاهی گفتم یا به سبب آگاهی که دارم گفتم) (۱۳۶۶: ۲ / ۳۴۲).

از کلام رضی چنین بر می‌آید که «عن» در مواردی علاوه بر معنی اصلیش می‌تواند مفید تعلیل نیز باشد؛ ولی در مثال‌های مذکور نادیده گرفتن تعلیل خدشه‌ای به معنی وارد نمی‌کند با این حال، در نظر گرفتن آن نیز ممکن است بسان معادل فارسی آن، معنی تعلیل را افاده کند.

اگر چه تعلیل «عن» در بسیاری از نمونه‌ها قابل تأمل است؛ ولی به نظر می‌رسد، این حرف گاه مفید تعلیل است البته تعلیلی متأثر از معنی اصلی «عن» (مجاوزت).

۴ - ۷ - فی

در دلالت «فی» بر تعلیل نیز معنی اصلی «فی» (ظرفیت) در نظر گرفته می‌شود. بدین ترتیب به کمک ظرفیت به تعلیل، مفهوم ویژه و جدیدی افزوده می‌شود، مثلاً در آیه لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نور ۲۴: ۱۴) حرف «فی» دال بر تعلیل است (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱ / ۲۸۴)، بدین معنی که آن‌ها به سبب «افاضه‌شان» عذاب می‌شوند، ولی این یک تعلیل معمولی نیست؛ زیرا جایز نیست ظرفیت «فی» را نادیده گرفت؛ بلکه به کمک آن، تعلیل «فی» برجسته‌تر می‌شود، گویی «إفاضة» ظرفی است که آنان در آن فرو رفته‌اند و سپس عذاب در این ظرف وارد و واقع می‌شود. چنین است تعلیل «فی» در حدیث منسوب به رسول خدا (ص) «دخلت امرأة النار في هرة حبستها فلا هي أطعمتها و لا هي تركتها تأكل من خشاش الأرض» (زنی به جهنم در آمد به سبب گربه‌ای که زندانی کرده بود و نه غذایش می‌داد و نه رهايش می‌کرد تا از حشرات و جانوران زمین تغذیه کند)، در این حدیث نیز گویی گربه ظرفی است که آن زن را در بر گرفته و وارد دوزخ کرده است؛ ولی در حقیقت رفتار آن زن با گربه مورد نظر است (سامرائی، ۲۰۰۷: ۳ / ۷۹).

۴ - ۸ - من

در معنی تعلیل حرف «من» نیز معنی اصلی این حرف (ابتدا) نهفته است؛ یعنی «من» در کنار تعلیل، معنی اصلی خود (ابتدا) را نیز افاده می‌کند، مثلاً در عبارت «قتله من إملاق» (او را به دلیل تنگدستی به قتل رساند)، «قتل» به سبب «إملاق» صورت گرفته و در عین حال «إملاق» مبدأ و منشأ «قتل» است. چنان‌که در فارسی با تعبیر «از سر» بیان می‌شود: «از سر تنگدستی او را کشت». و یا در عبارت «بکی من الألم» (از درد گریه می‌کرد)، «بکاء» به سبب «ألم» و از «ألم» آغاز شده است، پس «ألم» قبل از «بکاء» و آغاز «بکاء» به شمار می‌رود و به علت «ألم» است که «بکاء» رخ داده است. ویژگی «من» تعلیلیه این است که علت بعد از «من»، قبل از به وقوع پیوستن فعل موجود است، چنان‌که در عبارت پیش‌گفته «ألم» قبل از «بکاء» وجود دارد.

گاه در یک تعبیر جایز است از هر دو حرف جرّ «باء» و «من» برای افاده تعلیل بهره گرفت ولی با توجه به معنی اصلی این حروف، معنی تعلیل هر یک متفاوت است، مثلاً در آیه مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذَلُّوا نَارًا (نوح ۷۱: ۲۵) گویی آب از طریق روزنه گناهانشان و به سبب گناهانشان وارد کشتی وجودشان شده و ایشان را غرق کرده است، ولی

اگر گفته شود «بخطیئاتهم أغرقوا» معنی چنین است که غرق شدن آن‌ها در مقابل گناهانشان و به سبب آن بوده است، گویی غرق شدن بهای گناہانی است که مرتکب شده‌اند (سامرائی، ۲۰۰۷: ۳/ ۷۸ و ۷۹).

در پایان این بخش بار دیگر یادآور می‌شویم که تعلیل در حروف «لام»، «باء»، «علی»، «عن»، «فی» و «من» مشابه و یکسان نیست؛ زیرا هر یک از این حروف در کنار تعلیل معنی خاصی را افاده می‌کنند. بنابراین جایز نیست همیشه یک حرف را به جای دیگری نشانند و مثلاً به جای لام تعلیل در عبارت «جئتُ للاطلاع» دیگر حروف تعلیل را قرار داد. بدین ترتیب عباراتی نظیر: «جئتُ بالاطلاع / فی الاطلاع / من الاطلاع / علی الاطلاع» نادرست است؛ چرا که جایگزینی، تنها در صورت تشابه و همانندی معنوی این حروف، صحیح و بلا مانع است. البته گاهی می‌توان همه این حروف را در یک تعبیر به جای یکدیگر نشانند، با این تفاوت که با تغییر حرف تعلیل، معنی نیز تغییر می‌یابد. بدین ترتیب صحیح است گفته شود «أخذته الصاعقةُ لظلمه و بظلمه و من ظلمه و علی ظلمه و فی ظلمه» در صورتی که:

«أخذته الصاعقةُ لظلمه»: یعنی ظلم او سبب شد تا او سزاوار عذاب شود.

«أخذته الصاعقةُ بظلمه»: یعنی عذاب در مقابل ظلم او واقع شد گویی صاعقه بهای ظلمی است که مرتکب شده‌اند.

«أخذته الصاعقةُ من ظلمه»: گویی عذاب از ظلم نشأت گرفته، بر او وارد شده و او را فرا گرفته است.

«أخذته الصاعقةُ علی ظلمه»: گویی صاعقه بر ظلم او واقع شده و او را مقهور و مغلوب خود نموده است.

«أخذته الصاعقةُ فی ظلمه»: یعنی فراگیری صاعقه در ظرف ظلم محقق شده است (سامرائی، ۲۰۰۷، ۳: ۷۷ - ۸۰).

بخش سوم حروف جرّی است که در معنی تعلیل آن اختلاف است و غالباً معنی آن با دو روش بیان می‌شود؛ بر اساس معنی اصلی حرف جرّ و یا با تکیه بر تضمین، این بخش شامل دو حرف است: «إلی» و «کاف».

۴ - ۹ - إلی

اکثر قریب به اتفاق نحویان «إلی» را به معنی تعلیل ندانسته‌اند؛ ولی برخی چون فرّاء در تفسیر بعضی از آیات قرآن کریم «إلی» را به معنی «لام» گرفته‌اند، مثلاً در آیه وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ (هود: ۱۱: ۲۳)، فرّاء می‌گوید: «معناه: تخشعوا لرّبهم و إلی ربهم. وربما جعلت العرب إلی فی موضع اللام» (صغیر، ۲۰۰۱: ۴۹۸). از ظاهر کلام فرّاء می‌توان به دو نکته دست یافت: نخست این که حرف «لام» در عبارت «تخشعوا لرّبهم و إلی ربهم» لام اختصاص است نه تعلیل. و دیگر آن که کاربرد لفظ «ربّما» نظر وی را از حکم و قاعده قطعی خارج ساخته است. نتیجه آن که «إلی» در معنی تعلیل به کار نرفته است.

۴ - ۱۰ - کاف

در مورد دلالت «کاف» بر تعلیل سه نظر وجود دارد: نخست این که تعلیل «کاف» در صورتی جایز است که بعد از آن مای کافه (بازدارنده از عمل) قرار گیرد، مانند «کما أنّه لا یعلم فتجاوز الله عنه» (بدان دلیل که نمی‌داند خداوند متعال او را بخشید)، دوم آن که یکی از معانی «کاف» تعلیل است خواه بعد از آن مای زائد یا غیر زائد باشد، مانند آیه وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ (بقره ۲: ۱۹۸) که بعد از «کاف»، مای مصدری غیر زائد قرار گرفته است. و خواه بعد از آن کلمه «ما» نباشد، مانند آیه وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (قصص ۲۸: ۸۲)؛ یعنی «أعجب لعدم فلاحهم» (از شکست آنان در شگفتم). سوم این که «کاف» در معنی تعلیل استعمال نمی‌شود، و اکثر نحویان بر این نظرند.

به نظر می‌رسد «کاف» در این مثال‌ها در معنی اصلی خود (تشبیه) باقی مانده است، به عنوان مثال در آیه **وَادْکُرُوهُ** **کَمَا هَدَاکُمْ** (بقره ۲: ۱۹۸)، برخی ذکر و هدایت را به معنی احسان، و این آیه را به منزله آیه **وَاحْسِنَ کَمَا أَحْسَنَ اللّٰهُ** **إِلَیْکَ** (قصص ۲۸: ۷۷) که در آن «کاف» در معنی تشبیه است، دانسته‌اند (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱/ ۲۹۹ - ۳۰۰).
در عربی فصیح، کاربرد تعبیری نظیر «أحسن إلی فلان مثلما أحسن إلیک» و «اذکره مثلما ذکرک» (مانند او عمل کن، همچون خودش با او رفتار کن)، به فهم معنی تشبیه از حرف «کاف» در آیه **وَادْکُرُوهُ کَمَا هَدَاکُمْ** کمک خواهد کرد (سامرائی، ۲۰۰۷: ۳/ ۵۲).

۵ - حروف نمایانگر تعلیل در زبان فارسی

حروف و گروه‌های حروف اضافه‌ای که در زبان فارسی بر تعلیل دلالت دارند، عبارت است از: از، اندر، ب (به)، با، بر، برای، بهر، پی، در، را، کسره اضافه، واسه.
از آن‌جا که کاربرد حروف مذکور و معانی متنوع آن در دوره‌های مختلف تاریخی دست‌خوش تغییر و تحول شده است، آن را در سه بخش بررسی می‌کنیم. نخست حرفی که استعمال آن به فارسی قدیم اختصاص دارد و در عصر حاضر متروک شده است: اندر.

البته باید به این نکته توجه داشت که مطالب نگاشته شده، در زمینه چگونگی استعمال حروف در متون کهن فارسی بسیار اندک و در مواردی نقدپذیر است. بر این اساس قطعیت در مورد معنی تعلیل حروف «اندر»، «با» و «بر» امری دشوار است که به تحقیق جامعی در زمینه معانی مختلف حروف اضافه ادبیات قدیم نیازمند است.

۵ - ۱ - اندر

بنابر نظر برخی از دستورپژوهان، در قدیم «اندر» گاه در معنی تعلیل استعمال می‌شده است، مانند این بیت از سعدی:

دوام دولت اندر حق شناسی است زوال نعمت اندر نا سپاسی است

(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۱۳۹)

گر چه مانعی ندارد برخی از حروف در بعضی از تعبیر، در معانی مختلفی به کار روند. بنابراین در این مثال می‌توان «اندر» را با توجه به معنی ظرفیت آن نیز تفسیر کرد. «اندر» در این کاربرد، قابل مقایسه با «فی» تعلیل است.
بخش دوم حروف یا گروه حرف اضافه‌ای که کاربرد آن در معنی تعلیل منحصر به فارسی قدیم است و در دوره معاصر در این معنی به کار نمی‌رود و یا استعمال آن بسیار محدود است، مانند: با، بر، بهر، پی، را.

۵ - ۲ - با

از نظر برخی از دستورپژوهان حرف «با» گاه در قدیم به معنی تعلیل به کار می‌رفته است و این بیت از امیر معزی را مثال زده‌اند:

با مقام او بصر تفضیل دارد بر زبان با ثنای او زبان ترجیح دارد بر بصر

(رک. همایون‌فرخ، ۱۳۶۴: ۷۱۰)

البته به نظر می‌رسد، «با» می‌تواند به معنی مصاحبت هم باشد. بنا بر این تعلیل «با» قابل نقد است.

۵ - ۳ - بر

در تاریخ بیهقی آمده است: «هر آنچه کردند خطا بود که چاکران را امانت نگاه می‌باید داشت و کس بر راستی زیان نکرده است» (رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۲۰۸)؛ و نیز مانند بیت فردوسی:

بدو گفت ازین پس مرا بر گناه نگیرد خداوند خورشید و ماه
(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۲۰۸)

در این صورت «بر» معادل «علی» در معنی تعلیل است.

۵ - ۴ - بهر

«بهر» گاه کلمه رابطه برای بیان علت؛ یعنی «برای»، «از برای»، «به سبب» و «به جهت» است (دهخدا، ۱۳۵۲، «بهر»)، مانند بیت مولوی:

بهر طفلان، حق زمین را مهد خواند شیر در گهواره بر طفلان نشاند
(رک. همایون فرخ، ۱۳۶۴: ۷۲۷)

و مانند این عبارت از گلستان سعدی: «قدمی بهر خدای نهند و درمی بی من و اذی ندهند» (نقل از دهخدا، ۱۳۵۲، «بهر»). گاه «از بهر» نیز در معنی تعلیل استعمال شده است، مانند این بیت از ناصر خسرو:

اگر احسان کنی بر مستحق کن نه از بهر ریا از بهر حق کن
(رک. همایون فرخ، ۱۳۶۴: ۷۲۷)

اکثر نمونه‌های مذکور را می‌توان جزء اختصاص نیز برشمرد، این بدان سبب است که معنی اختصاص بر «بهر» غلبه دارد. «بهر» در این کاربرد، قابل مقایسه با «لام» تعلیل است.

۵ - ۵ - پی

«پی» گاه به معنی «برای»، «بهر»، «ل»، «جهت»، «علت»، «واسطه»، و «سبب» است (دهخدا، ۱۳۵۲، «پی»). مانند بیت مولوی:

رنج و غم را حق پی آن آفرید تا بدین ضد خوش دلی آید پدید
(رک. دهخدا، ۱۳۵۲: «پی»)

گاه «از پی» (ز پی) نیز به معنی «به علت»، «از بهر»، «به سبب»، «از برای»، «جهت»، و «به واسطه» می‌آید، مانند این بیت از فردوسی:

مده از پی تاج سر را به باد که با تاج خود کس ز مادر نژاد
(رک. دهخدا، ۱۳۵۲: «پی»)

به نظر می‌رسد، «پی» در این کاربردها معادل «اثر» در زبان عربی است و به همین جهت اسم دانستن آن بر حرف انگاشتش ترجیح دارد. نیز - چنان که در دو نمونه فوق مشاهده می‌شود - تعلیل از حرف‌های «تا» و «از» هم قابل دریافت است.

۵-۶-۱ را

استعمال «را» در معنی تعلیل در حوزه دستور تاریخی زبان فارسی وارد می‌شود. لازم است پیش از مثال به آراء دستورپژوهان در مورد حقیقت این حرف در قدیم اشاره‌ای شود.

کاربرد «را» در نظر خیام‌پور، در قدیم کمتر در مفعول صریح و بیش‌تر در معنی «از»، «به» و «برای» بوده (۱۳۵۲: ۱۲۸)؛ یعنی به جای «از»، «به» و «برای»، حرف «را» پس از اسم و در معنی این حرف استعمال می‌شده است. البته «را» در معنی «بر»، «در» و «درباره» نیز بوده است. بر این اساس «را» به معنی «برای» نیز کاربرد داشته است.

بهار در کتاب سبک شناسی می‌نویسد: «را به معنی (برای) و از علائم مفعول^۲ به و مفعول^۳ له بی‌واسطه و گاهی به معنی از و گاه به جای به اضافی و گاهی هم در مفعول بواسطه در آید» (۱۳۷۳: ۱۱/۳۰۲). از این سخن چنین بر می‌آید که «را» خود از نشانه‌های تعلیل است. دهخدا نیز با اشاره‌ای گذرا به نظر ملک الشعراء می‌افزاید: «بهر حال «را» در معنی «برای» بسیار استعمال شده است؛ لیکن این کلمه خود به معانی بهر، از پی، از جهت، مال، از آن، متعلق به و سوگند و قسم و اختصاص مطلق آمده است» (۱۳۵۲: «را»).

از نظر خانلری «را» برای بیان قصد و علت به کار می‌رفته است. سپس به نظر آمده که این کلمه در بیان آن مقصود کوتاه و نارساست. پس یک یا دو یا سه حرف اضافه دیگر به این صورت (به+را+ی=برای) به آن افزوده‌اند که بر روی هم همین معنی را کم و بیش بیان می‌کند (۱۳۸۲، ۲۱۲)، گر چه اکثر دستورنویسان «برای» را حرف اضافه ساده و نه مرکب می‌دانند.

بدین ترتیب این چهار گفته را می‌توان در دو مورد خلاصه کرد:

۱- «را» به معنی «برای» است و «برای» بر تعلیل دلالت دارد.

۲- «را» از علائم مفعول^۳ له بی‌واسطه و یکی از معانی آن تعلیل است.

اختیار یکی از این دو نظر به پژوهشی گسترده در ادب قدیم نیاز دارد که از حوزه این مقاله خارج است. بدین رو به نمونه‌هایی از کاربرد «را» در بیان تعلیل بسنده می‌کنیم؛ در تاریخ بیتهقی آمده است: «گفتم وفا را تا قلعت رویم و چون وی را آن‌جا رسانند باز گردیم» (رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۵۹)؛ و نیز در تاریخ بلعمی آمده است: «به پیش مادر برخاست، حق مادر را» (رک. خانلری، ۱۳۸۲: ۲۴۹). به هر حال متمم رایی در معنی تعلیل قابل مقایسه با مفعول^۳ له عربی است که بی هیچ حرف جرّی افاده تعلیل می‌کند؛ یعنی همان گونه که مفعول به منصوب با مفعول رایی برابر انگاشته می‌شود، مفعول^۳ له منصوب هم، متمم رایی را به ذهن تداعی می‌نماید. مگر آن که «را» را در همه کاربردها حرف اضافه به حساب آوریم.

بخش سوم حروفی که در فارسی معاصر در معنی تعلیل به کار می‌روند، مانند: از، به، برای، در، کسره اضافه و واسه.

۵-۷-۱ از

در صورتی که «از» به معنی «برای»، «بهر»، «به علت»، «به سبب»، «به جهت»، «در اثر» باشد، بر تعلیل دلالت دارد و آن را «از اجلیه» گویند (دهخدا، ۱۳۵۲: «از»)، مانند این دو بیت، که بیت اول از سعدی و دومین بیت از حافظ است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

(رک. خیام‌پور، ۱۳۵۲: ۱۵۸)

ز گریه، مردم چشمم نشسته در خون است بین که در طلبت حال مردمان چون است

(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۸۱)

در بیت نخستین، اولین «از» بیانگر علت، و «از» دوم و سوم به معنی «برای» است که ملکیت و اختصاص را هم می‌رساند. در فارسی معاصر چنین کاربردی بوفور یافت می‌شود، مانند: «از هوای دود آلود به سرفه افتادم»، «سقف خانه از زلزله فرو ریخت»؛ «از شادی در پوست خود نمی‌گنجید».

علت بعد از «از» مانند من تعلیلیه و بای سببیه، غالباً قبل از به وقوع پیوستن فعل به وجود آمده است، مانند «او از معالجه طبیب بهتر شد». در این جمله «از» حرف تعلیل است. و علت بعد از «از» یعنی «معالجه» قبل از به وقوع پیوستن فعل «بهتر شدن» به وجود آمده و سبب تحقق فعل شده است.

گاه گروه‌های حرف اضافه‌ای چون «از سر»، «از روی»، «از قیل» و «از واسطه» نیز برای بیان سبب و علت استعمال می‌شوند، مانند این دو جمله از گلستان سعدی: «ملک نفسی سرد از سر درد بر آورد»؛ «استاد را فضیلتی که بر من است از روی بزرگی است و حق تربیت» (رک. مشاور، ۱۳۸۲: ۵۷) و نیز مانند «از روی حسادت مرتکب چنین خطایی شد»؛ و این دو بیت از غضائری و حافظ:

همه کس از قیل نیستی فغان دارد گه ضعیفی و بیچارگی و سستی حال

(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۹۸)

دلَم از واسطه دوری دلبر بگداخت جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت

(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۹۹)

گرچه باید دو مورد اخیر را جزء دستور تاریخی زبان فارسی برشمرد.

۵ - ۸ - به

در بوستان سعدی آمده است: «به عصیان در رزق بر کس نیست» (رک. دهخدا، ۱۳۵۲: «به»); و نیز مانند این جمله از گلستان سعدی: «گفت: خاموش که به گرسنگی مردن به که حاجت پیش کسی بردن» (رک. مشاور، ۱۳۸۲: ۹۴) و نیز بیت سعدی:

به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به گر نگویی صواب

(رک. خیام‌پور، ۱۳۵۲: ۱۶۲)

کاربرد «به» در معنی تعلیل در فارسی معاصر نیز رایج است، مانند: «به جرم خیانت به کیفر رسید»، «به گناه خود مأخوذ گردید».

گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «به» ساخته می‌شود، نظیر «به جهت»، «به حکم»، «به خاطر»، «به سبب»، «به علت»، «به منظور» و «به واسطه» نیز تعلیل را می‌رساند و کاربرد آن در فارسی رایج امروز در معنی تعلیل، بیش از حرف اضافه «به» است. برخی از این گروه‌ها گاه جزء متمم‌های قیدی (قید علت) به شمار می‌رود، مانند: «به علت بیماری به مدرسه نرفت». البته باید به این نکته اشاره کرد که خیام‌پور «به علت» و امثال آن را قید مرکب - و نه گروه حرف اضافه - می‌داند (۱۳۵۲، ۱۰۹).

به نظر می‌رسد، تعلیل به حرف «به» مانند بای سببیه، غالباً قبل از به وقوع پیوستن فعل، به وجود آمده و فعل در مقابل آن پدید آمده است، مانند «به گناه خود مأخوذ گردید» و از این نظر «به» قابل مقایسه است با بای سببیه؛ ولی علت بعد از گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «به» ساخته می‌شود، قبل از به وقوع پیوستن فعل و یا بعد از آن حاصل می‌شود. برای بیان هدف و منظوری که فعل به خاطر آن انجام می‌شود از گروه‌های حرف اضافه «به منظور»، «به خاطر» و مانند آن استفاده می‌شود، که این همان تعلیل حصولی است و برای بیان علت و سبب انجام فعل گروه‌های حرف اضافه «به دلیل»، «به سبب»، «به علت» و امثال آن استعمال می‌شود، و این همان تعلیل تحصیلی است. گاه در متون کهن فارسی گروه حرف اضافه «به سوی» در معنی «به جهت»، «به خاطر» و «از برای» استعمال می‌شده است، چنان‌که در *اساس الاقتباس* آمده است: «قول مشتمل بر زیادت از یک قول به سوی آن گفته‌اند تا معلوم باشد که قیاس بیرون این قول‌ها چیزی دیگر نیست» (رک. دهخدا، ۱۳۵۲: «سوی»).

۵ - ۹ - برای

کاربرد «برای» در زبان محاوره امروز بسیار رایج است؛ اما به نظر می‌رسد، فصحای پیشین از به کار بردن این حرف خودداری می‌کرده‌اند. احتمالاً این حرف در روزگار قدیم ترکیبی نو ساخته به شمار می‌رفته و استعمال آن رایج نبوده است، از این رو آن را فصیح نمی‌دانسته‌اند (همایون‌فرخ، ۱۳۶۴، ۶۹۷). «برای» گاه معنی تعلیل را رساند و به معنی «به واسطه»، «به علت»، «به سبب» و «به جهت» است (دهخدا، ۱۳۵۲، «برای»)، مانند این جمله از *کلیله و دمنه*: «میل جهانیان به دوستان برای منافع است و پرهیز از دشمنان برای مضار» (رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۲۲۹) و در فارسی معاصر مانند: «برای دیدن شما آمده‌ام».

علت بعد از «برای» - مانند مجرور لام تعلیل عربی - یا قبل از به وقوع پیوستن فعل به وجود آمده است که البته کم‌کاربرد است، مانند: «برای نادانیش او را تنبیه کردم»، و یا در نتیجه تحقق فعل حاصل می‌شود، مانند: «برای آگاهی از حال او به دیدارش شتافتم». در این عبارت «آگاهی» بعد از آمدن و به سبب آن حاصل می‌شود. همچنین با «برای» گروه حرف اضافه «برای خاطر» ساخته می‌شود. این گروه حرف اضافه نمایانگر هدف و منظوری است که فعل به خاطر آن انجام می‌شود؛ یعنی علت بعد از آن در نتیجه تحقق فعل پدید می‌آید.

در ادبیات کهن، قبل از «برای» و یا بعد از متمم آن حرف اضافه دیگری به صورت (از برای) و (برای ... را) قرار می‌گرفت، مانند این جمله از *گلستان سعدی*: «پادشاه از برای دفع ستمکاران است و شحنه برای خونخوران» (نقل در دهخدا، ۱۳۵۲، «برای»؛ و این بیت از *گلستان سعدی*:

روزی دو برای مصـلحت را

من نیز اگر چه ناشکیم

دنباله کار خویش گیرم

بنشینم و صبر پیش گیرم

(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۲۳۰)

و در *تفسیر ابوالفتوح رازی* نیز آمده است: «لکن نمی‌خواهد تا منع کند برای صلاحی را» (رک. خطیب رهبر،

۵ - ۱۰ - در

یکی از معانی «در»، «برای»، «به منظور»، «به قصد»، «بهر» و «از برای» است، مانند این جمله از تاریخ بیهقی: «در راه که می‌رانند شکایتی نکرد آلتوناش؛ اما در نصیحت امیر سخنی چند بگفت که شفقتی تمام دارد» (رک. دهخدا، ۱۳۵۲: «در») و نیز مانند بیت ناصر خسرو:

گر در کمال و فضل بود مرد را خطر چون خوار و زار کرد پس این بی خطر مرا؟
(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۳۴)

«در» در فارسی معاصر نیز در مواردی چون «در جستجوی طلا خود را به هلاکت انداخت» بر تعلیل دلالت دارد. «در» در این معنی معادل «فی» در معنی تعلیل است. گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «در» ساخته می‌شود، نظیر «در اثر»، «در راه»، و «در نتیجه» نیز گاه مفید تعلیل است که در فارسی معاصر نیز کاربرد دارد.

۵ - ۱۱ - کسره اضافه

برخی از دستورنویسان کسره اضافه را حرف اضافه به شمار آورده‌اند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۴۸، خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۱۰)، برخی دیگر آن را نشانه اضافه واتصاف دانسته‌اند (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۰، ۲: ۲۷۶). ظاهراً نظر گروه اخیر پسندیده‌تر است؛ زیرا کسره از مصوت‌هاست و حتی جزء حروف مبانی به شمار نمی‌رود، چه رسد به آن که آن را جزء حروف معانی به حساب آوریم؛ اما چون در کتب دستور بدان پرداخته شده، ما نیز در پژوهش حاضر آن را حرف یا حداقل ملحق به حروف اضافه انگاشته‌ایم.

گاه کسره اضافه نشان می‌دهد که بین مضاف و مضاف‌الیه رابطه سببیت برقرار است، در این صورت به اضافه مضاف به مضاف‌الیه اضافه سببی گویند که بر دو نوع است؛ اضافه سبب به سبب، مانند: «تیغ انتقام»، «شمشیر کین» و یا اضافه مسبب به سبب، مانند: «کشته غم»، «سوخته فراق» (معین، ۱۳۷۰، ۱۱۱) و نیز مانند این بیت از سعدی:

مستِ می، بیدار گردد نیم شب مستِ ساقی، روز محشر بامداد
(رک. خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۵۷)

در این نمونه «می» و «ساقی» سبب «مستی» و اضافه از نوع اضافه مسبب به سبب است.

۵ - ۱۲ - واسه

ریشه «واسه» بدرستی معلوم نیست. "Vasnad" پهلوی به معنی «برای» و «به علت» احتمالاً ریشه این کلمه باشد. بعضی نیز آن را صورت کوتاه شده و مأخوذ از «واسطه» دانسته‌اند (انوری - گیوی، ۱۳۷۰: ۲ / ۲۷۴). در تداول عوام به معنی «برای» و «بهر» و کلمه تعلیل مأخوذ از «واسطه» تازی به معنی «به سبب»، «به جهت»، «برای» و «بهر» است (دهخدا، ۱۳۵۲، «واسه»)، مانند: «این گل را واسه شما آوردم».

شاید بتوان «واسه» را گروه حرف اضافه‌ای دانست که با «از» ساخته می‌شود.

همان‌طور که گفته شد از میان حروف اضافه، «برای»، «از» و گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «به» ساخته می‌شود، بیش از دیگر حروف در بیان تعلیل به کار می‌روند.

در پایان باید به این نکته اشاره نمود که در ترجمه مفعول^۱ له عربی معمولاً حروف اضافه «از»، «به»، «برای» و مترادف‌های آن‌ها مانند «از برای»، «به منظور»، «به علت»، و «به سبب» به کار می‌رود. این حروف اضافه در بعضی از ترجمه‌های قدیمی به تقلید از زبان عربی حذف شده است، مانند: «کنند انگشت‌ها اندر گوش‌هاشان از صاعقه‌ها بیم مرگ» در ترجمه *يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ* (بقره ۲: ۱۹) (فرشیدورد، ۱۳۶۷: ۱۶۰). و در ترجمه حروف اضافه زبان فارسی که بر تعلیل دلالت دارند، معمولاً از اسلوب مفعول^۲ له، لام جرّ، و در مواردی اندک از حروف «حتی» و «کی» استفاده می‌شود.

نتیجه

۱ - همیشه نمی‌توان ادات اصلی در بیان معانی حرفی را از بین حروف جرّ و حروف اضافه جستجو کرد. بر این اساس در بیان یک معنی حرفی، حروف جرّ و اضافه همیشه برابر یکدیگر واقع نمی‌شود؛ بلکه گاه حروف یک زبان در مقابل ارکان دستوری دیگری از زبان دیگر قرار می‌گیرد، مانند حروف جرّ تعلیلی که گاه با حروف ربط فارسی برابریابی می‌شود.

۲ - بیان تعلیل در زبان عربی عمده^۳ به عهده حرف جرّ است، خواه بصورت مستقیم و یا بصورت مقدر در اسلوب مفعول^۴ له. هر چند ادواتی چون «فای سببیت»، «إِذ» و «إِنَّ» نیز در این زمینه به کار می‌رود. در زبان فارسی حروف ربط در درجه اول و حروف اضافه و گاه قیود علت نمایانگر این مفهوم اند.

۳ - از میان حروف جرّ عربی، لام تعلیل بیش‌ترین نقش را در بیان تعلیل ایفا می‌کند، به گونه‌ای که آن را به عنوان نماد اصلی تعلیل برشمردیم. از میان حروف اضافه فارسی، «برای» و «از» کاربرد بیش‌تری دارند؛ ولی نه در حدی که به نماد اصلی تعلیل تبدیل شوند. البته باید به این دو حرف، گروه حرف اضافه‌ای را که با «به» ساخته می‌شود، افزود.

۴ - در زبان عربی جز «حتی» و «کی» که با شروط معینی تعلیل، معنی اصلی آن است، حروف جرّ «باء»، «علی»، «عن»، «فی» و «من» گاه مفید تعلیل اند؛ اما این تعلیل که از سیاق کلام دریافت می‌شود، متأثر از معنی اصلی حرف جرّ است. در تعلیل بقیه حروف جرّ یعنی «إلی» و «کاف» اختلاف است و تفسیر نمونه‌های آن با تکیه بر معنی اصلی حرف، صحیح‌تر می‌نماید.

۵ - در زبان فارسی جز «اندر» که کاربرد آن در فارسی معاصر متروک شده، استعمال حروف و گروه‌های حرف اضافه «با»، «بر»، «بهر»، «پی» و «را» در معنی تعلیل منحصر به فارسی قدیم است. در فارسی رایج امروز حروف «از»، «به»، «برای»، «در»، «کسره اضافه» و «واسه» در بیان تعلیل به کار می‌روند. از میان این حروف «برای» و «از» کاربرد بیش‌تری دارد. البته گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «به» و «برای» ساخته می‌شود، نظیر «به جهت»، «به خاطر»، «به سبب»، «به علت»، «برای خاطر» و امثال آن غالباً جایگزین این دو حرف شده است. گروه‌های حرف اضافه‌ای چون «در اثر»، «در راه» و «در نتیجه» که با «در» ساخته می‌شود نیز در فارسی معاصر کاربرد دارد.

۶ - در زبان عربی، تعلیل حصولی مانند «عاقبتّه لإساءته إلی فلان» که نمایانگر علت و سبب انجام فعل است و تعلیل تحصیلی مانند «جئت للاطلاع» که نمایانگر هدف و مقصودی است که فعل به خاطر آن انجام می‌شود، غالباً با لام جرّ بیان می‌شود؛ اما تعلیل حصولی در زبان فارسی غالباً با گروه‌های حرف اضافه «به دلیل»، «به سبب»، «به علت»، «در اثر»،

و مانند آن و تعلیل تحصیلی با حروف اضافه «برای» و گروه‌های «به خاطر»، «به منظور»، «برای خاطر»، «در راه» و امثال آن بیان می‌شود.

۷- در نیابت حروف، «بر» با «علی»، «در» با «فی»، «از» با «من» و «به» با «باء» و «برای» با «لام» جرّ قابل مقایسه است.

منابع

۱- قرآن کریم

۲- ابن عقیل، عبد الله بن عبد الرحمن. (۱۳۸۴هـ ش). شرح ابن عقیل علی ألفیة ابن مالک، ۲ ج، تهران: استقلال، چاپ سوم.

۳- ابن هشام، عبدالله بن یوسف. (۱۹۹۷م). مغنی اللیب عن کتب الأعراب، تحقیق حنا الفاخوری، ۴ ج، بیروت: دارالجبیل.

۴- اربلی، علاء الدین بن علی. (۱۹۹۱م). جواهر الأدب فی معرفة کلام العرب (معجم للحروف العربیة)، بیروت: دار النفائس.

۵- انوری، حسن؛ و حسن احمدی گیوی. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی ۲، تهران: فاطمی، چاپ ششم.

۶- انیس، ابراهیم و دیگران. (۱۳۷۸هـ ش). المعجم الوسیط، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هشتم.

۷- بهار، محمد تقی. (۱۳۷۳). سبک شناسی، ۳ ج، تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم.

۸- حسن، عباس. (۱۴۲۵هـ). النحو الوافی، ۴ ج، تهران: ناصر خسرو، چاپ هفتم.

۹- خانلری، پرویز. (۱۳۸۲). دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، تهران: توس، چاپ پنجم.

۱۰- خضری، محمد. (بی تا). حاشیة الخضری علی شرح ابن عقیل، تهران: استقلال.

۱۱- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)، تهران: سعدی، چاپ دوم.

۱۲- خیام پور، عبد الرسول. (۱۳۵۲). دستور زبان فارسی، تبریز: کتاب فروشی تهران، چاپ هفتم.

۱۳- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۲). لغت نامه دهخدا، تهران: سازمان لغت نامه.

۱۴- رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن. (۱۳۶۶هـ ش). شرح الکافیة فی النحو، تهران: مرتضوی، چاپ دوم.

۱۵- زرکشی، محمد بن عبدالله. (۱۹۹۸م). البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۴ ج، صیدا - بیروت: المكتبة المصرية.

۱۶- زمخشری، محمود بن عمر. (بی تا). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دار الكتاب العربی.

۱۷- سامرائی، فاضل صالح (۲۰۰۷م). معانی النحو، ۴ ج، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۸- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر. (۱۳۲۷هـ). همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع فی علم العربیة، مصر: بی نا.

۱۹- صبان، محمد بن علی. (بی تا). حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک، ۴ ج، قاهرة: دار احیاء الكتب العربیة.

- ۲۰- صغیر، محمود احمد. (۲۰۰۱م). الأدوات النحویة فی کتب التفسیر، دمشق: دار الفکر.
- ۲۱- عبد المسیح، جورج متری؛ و هانی جورج تبری. (۱۹۹۰م). الخلیل: معجم مصطلحات النحو العربی، بیروت: مکتبه لبنان.
- ۲۲- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۶۷). عربی در فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۳- مدنی، علی خان بن احمد. (بی تا). الحدائق الندیة فی شرح الصمدیة، قم: هجرت.
- ۲۴- مشاوری، زهره. (۱۳۸۲). «بررسی دستوری حروف در گلستان سعدی» پایان نامه، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۲۵- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۰). هدف زندگی، تهران: حزب جمهوری اسلامی، چاپ دوم.
- ۲۶- معین، محمد. (۱۳۷۰). اضافه، تهران: امیر کبیر، چاپ پنجم.
- ۲۷- همایون فرخ، عبد الرحیم. (۱۳۶۴). دستور جامع زبان فارسی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ۲۸- یعقوب، امیل بدیع. (۱۹۹۵م). موسوعة الحروف فی اللغة العربیة، بیروت: دار الجیل، چاپ دوم.

